



## اجازه می‌دهید از این رمان لذت نبرده باشم آقای پاموک؟

شب‌های طاعون جدیدترین اثر اورهان پاموک است که اوایل ۲۰۲۱ به بازار آمد و اخیراً در ایران هم منتشر شده است. نگاه به این رمان از دو منظر قابل بررسی است؛ یکی شباهت‌های همه‌گیری طاعون ابتدای قرن ۲۰ با



محمدعلی یزدانیار

قفسه کتاب

کرونا بی است که دوسالی ما را درگیر خودش کرده است. در رمان والی ایالت مینگرو هیات قرنطینه ابتدا همه‌گیری را کتمان می‌کنند مانند اتفاقی که ابتدای کرونا در سراسر جهان دیده شد. بعد آنها به جای این‌که با ماجرا محکم و قاطع برخورد کنند اهمال و تنبلی به خرج می‌دهند که این هم برای ما آشناست. در این میان سوءاستفاده‌های زیادی توسط سیاسیون، کاسبین، تجار و بزرگان منطقه اتفاق می‌افتد. اهالی قدرت با هم وارد بده‌بستان‌هایی می‌شوند که ربطی به سلامت و جان مردم ندارد. توصیه‌های متخصصان نادیده گرفته می‌شود و آن چیزی که رویش نام مصلحت‌را گذاشته اند جای تصمیم‌های صحیح را می‌گیرند. عده‌ای هم این میان معتقدند که لازم نیست مردم اقناع شوند بلکه فقط کافی است با فشار و زور و قدرت آنها را سرچاپشان نشانند تا همه‌گیری به پایان برسد. رمان پاموک البته این را هم به ما نشان می‌دهد که دولت‌های بزرگ دنیا هیچ اهمیتی برای مردم ترک و ولایت مینگرقائل نیستند و تنها نگرانی آنها این است که بیماری سمت آنها نیاید. این برای شما آشنا نیست؟ شب‌های طاعون به ما نشان می‌دهد که طی این ۱۲۰ سال هیچ چیز در

دنیا نه عوض شده و نه بهتر. وجه دیگر بررسی این رمان از منظر

روایت و درون‌مایه است. راستش را بخواهید شب‌های طاعون زیادی کش دارد.

می‌شود ۲۰۰ صفحه از داستان را کاملاً حذف کرد و داستان

حتی یک درصد هم تغییر نکرده باشد. در واقع پاموک در بیشتر

مواقع یک حرف را چند بار زده و هر بار چند صفحه برای همان حرف تکراری خرج کرده است. توضیح توزیع قدرت میان

بخش‌های مهاجر، مسیحی و مسلمان حداقل پنج‌شش بار و هر بار پنج‌شش صفحه در کتاب وارد شده است. شک و تردیدهای والی، تیم قرنطینه و بقیه شخصیت‌ها هم

همین‌طور. ایراد بعدی آن است که پاموک خیلی روی نقش مسلمانان در این همه‌گیری تمرکز کرده به حدی که در

جامعه نصف-نصف مسیحی و مسلمان مینگرو گویا فقط مسلمانان مقصر شیوع و ادامه همه‌گیری بوده‌اند؛ البته

قضای قدری و خرافی نگه‌داشتن جوامع مسلمان در تاریخ عثمانی از راه‌های کنترل کردن آنها بوده و من این حقیقت

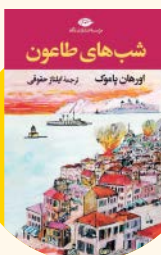
تاریخی را کتمان نمی‌کنم اما با این‌که دکتر داستان هم مسلمان است من احساس نمی‌کنم عدالت و بی‌طرفی در

این زمینه رعایت شده باشد و ای‌کاش پاموک روایت بی‌طرفانه‌تری را در داستانش دنبال می‌کرد. در مجموع

به نظر من رمان از وجه توصیف همه‌گیری خوب و در بعد داستانی و محتوایی زیر متوسط است و چیزی نیست که اگر نخوانید ضرر کنید. سارا گفت: «من موقعی که می‌ترسم

دوست دارم به کسی فکر کنم که به من احساس آرامش و امنیت می‌دهد». آنچه من را به عنوان بزرگسال مخاطب این کتاب قرار می‌داد نکته‌ای ظریف اما نجات‌بخش بود: اگر توانسته‌ای در مقابل شرایطی که پیش‌بینی‌ناپذیر و نگران‌کننده است دوام بیاوری، قهرمان هستی. همین

برای قهرمان بودن کافی است. □



روایتی از همنشینی با ترکمن‌های سرزمین مان

# زندگی میان قالی‌ها و اسب‌ها

جافتاده است. مثل همه زن‌های ترکمن چارقند بلند و پرنقش و نگاری با ریشه‌های بلند سفید در کناره‌اش سرش بود که مادر جلوش را با دست نگه داشته بود. اوغل اراز، مادر آناتوق و پنج پسر و سه دختر دیگر، یکی از همان ایرانی‌هایی بود که در خیابان ۲۰۴ سرزمین منا در حالی که شرطه‌های سعودی بالای سرشان هیچ تکان و زحمتی به خود نمی‌دادند، زیر دست و پای حاجی‌های تنومند زنگباری و پاکستانی ماند و جان داد. هیچ‌وقت جسدش پیدا نشد و همین قدر می‌دانیم که جایی زیر آسمان آتشین حجاز آرمیده است.

اسب هم داشتند. این‌که تنها بگویم اسب حیوان نجیبی است، تخفیف اسب است. زندگی در کنار اسب حسی مرکب از زیبایی، قدرت، تناسب و سلامت به انسان منتقل می‌کند. اگر با دست‌های خودت اسب را غشو کرده باشی، اسمش را صدا کرده باشی، با پدر و مادرش آشنا باشی، باهانش حرف زده باشی و ارتباط برقرار شده باشی، وقتی سوارش می‌شوی، با حیوان یگانه می‌شوی. دیگر تو و اسبت از هم منفک نیستید و پیکره واحدی می‌شوید که وارد جریان تبادل روحی و روانی می‌شوید. الطافی از آرامش و صبر و رام و راه‌ور بودن اسب به درون روح تو نفوذ می‌کند و اثراتی می‌گذارد. به همین دلیل بود که میان آناتوق و خانواده‌اش هر لحظه نوعی خوی و خصلت نرم و گرم و متعادل و لاک‌ی و دارچینی حس می‌شد. □



وقت ناهار، توی اداره توفانی راه افتاده بود. توفانی از عطر دارچین، هل، زنجبیل، زعفران، گوشت تازه گوسفندی مغزیخت، پیازداغ و کشمش سرخ‌شده. از بوی کپک‌زده و مانده پوست، امعاء و احشاء و آنجای مرغ توی کالباس‌هایی که همکارهان آورده بودند که می‌گذشتی، می‌رسیدی به اتاق آقای آناتوق و چکدرمه‌اش. مثل کارتون‌های دیزنی که در آنها «بو» صورت عینی می‌گیرد؛ عطر این چکدرمه دست آدم را می‌گرفت و می‌برد بالای سر میز آقای آناتوق. تکه‌های بزرگ گوشت توی ظرف غذایی که آنه‌قیز، زن آقای آناتوق چپرلی برای نهارش گذاشته بود با آدم حرف می‌زد. چکدرمه نوعی ترکیب حاوی پلو و گوشت و کشمش و ادویه است که در عید و عزا پخته، بخش‌کرده و می‌خورند. «آقای چپرلی این چه غذاییه؟»، «آقای چپرلی، شما اسبم دارین؟»، «آقای چپرلی آناتوق یعنی چی؟ اسم بچه‌ها‌تون با معنیش را بگین»، «یه کم ترکمنی صحبت کنید ببینم به ترکی ما چقدر شباهت داره. ببینم چقدرشو می‌فهمم». آنقدر از این سوال‌ها کردم که آقای چپرلی دعوت‌مان کرد آق‌قلا، خانه پدری‌اش.

شما به محض ورود به خانه ترکمنی وارد یک حجم نرم و گرم می‌شوی. پا روی قالی‌های پرپشت لاک‌ی‌رنگ ترکمنی که مادرها و خواهرها از پشم طبیعی با طرح‌های تکرار شونده بافته‌اند، می‌گذاری و به پستی‌هایی با همان طرح و رنگ تکیه می‌دهی. پا و پشت و چشم و روانت از گرمای این رنگ و کیفیت تماماً طبیعی گرم می‌شود.

عکس نسبتاً بزرگ مادر آناتوق با نوار سیاهی بر گوشه‌اش بر دیوار، اولین چیز است که به محض ورود به خانه توجه هر مهمانی را جلب می‌کند. زنی با صورتی گرد و آفتاب سوخته که چین و چروک فراوانی که هرگز سعی‌ای برای رفع یا پنهان شدنش نکرده‌اند، مثل عدد دوایر درختان کهنسال، سن و سال مادر را صادقانه برملا می‌کند. پیراهن راسته بلند و لختی برش بود؛ به رسم همه زن‌های ترکمن. با طرح‌های برگ‌هایی به رنگ سبز پررنگ که لابد مناسب زنان

زهرا قدیانی

قفسه کتاب